

دوفصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵: ۹۳-۱۱۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۷/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۶/۱۸

استثناگرایی، ثبات مبتنی بر سیطره و اسلام‌هراسی در آمریکا

احمد دوست محمدی *

اسفندیار محمدی **

چکیده

از سال ۱۶۲۰ که گروهی از مهاجران انگلیسی به آمریکا مهاجرت کردند، استثناگرایی^۱ مبتنی بر نگرش ملتی خاص، قوم و نژادی برتر، اسراییل عصر حاضر، بهشت روی زمین و... در گفتار و رفتار آمریکاییان و به‌ویژه در لحن و گفتار رؤسای جمهور آمریکا از «جورج واشنگتن» تا «باراک اوباما» وجود داشته است. آمریکایی‌ها به این افسانه اعتقاد دارند که مهاجرتشان از انگلستان، نوع جدیدی از مهاجرت «قوم یهود» به «سرزمین موعود» و برای ساختن قلمرو خدا بوده است؛ تا جایی که به خود حق می‌دهند اگر ملتی با این شیوه و طرز تفکر مخالفت کرد، با آن به جنگ برخیزند. بنابراین ابتدا می‌توان این سؤال را مطرح کرد که منشأ تفکر استثناگرایی از کجاست و سپس اینکه چگونه این تفکر مبنایی برای شکل‌گیری نظریه ثبات مبتنی بر سیطره یا ثبات هژمونیک^۲ قرار گرفته است و ارتباط آن با رواج اسلام‌هراسی^۳ در جامعه آمریکا چیست؟ از این‌رو هدف مقاله حاضر، ابتدا نشان دادن منشأ تفکر استثناگرایی آمریکایی و سپس نشان دادن تأثیری است که این تفکر در شکل‌گیری نظریه ثبات مبتنی بر تهاجم یا سیطره و طرح و رواج اندیشه اسلام‌هراسی در جامعه آمریکا دارد.

a.doostm@yahoo.com

* نویسنده مسئول: دانشیار گروه مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه تهران

** دانشجوی دکترای مطالعات منطقه‌ای (گرایش آمریکای شمالی)، دانشگاه تهران

mohammadi1414@gmail.com

1. Exceptionalism
2. Hegemonic Stability
3. Islamophobia

بنابراین فرض مقاله حاضر این است که استثناگرایی امریکایی^۱ به دولت‌مردان این کشور، رفتاری تهاجمی و مداخله‌گرایانه داده است و بر این اساس آمریکا نقش هژمونیک خود را ایفا می‌کند. در این راستا دین اسلام به عنوان ایدئولوژی سیطره‌ستیز، مانع چنین رفتاری بوده است. بنابراین اسلام‌ستیزی و اسلام‌هراسی در دستور کار راهبردی آمریکا قرار گرفته است.

واژه‌های کلیدی: آمریکا، اسلام‌هراسی، هژمون، سیاست خارجی و استثناگرایی.

مقدمه

آمریکا از همان آغاز شکل‌گیری، کشوری سیطره‌طلب بوده است. شاید اینگونه تصور شود که سیاست خارجی این کشور تا جنگ جهانی دوم از شیوه‌ای انزواگرایانه پیروی می‌کرد و فقط پس از جنگ جهانی دوم بود که آمریکا منافع و رفتار خود را جهانی تعریف کرده است. با این حال اقدامات این کشور طی قرن نوزدهم، در همان دوران پیروی از سیاست انزواگرایی، واقعیت دیگری را آشکار می‌کند. خرید ایالت لوئیزیانا در سال ۱۸۰۳، تسلط بر دلتای رودخانه می‌سی‌سی‌پی و آزادی کشتیرانی در این رودخانه تا خلیج مکزیک، الحاق اراضی تکزاس به آمریکا در سال ۱۸۴۵، در اختیار گرفتن بخش وسیعی از مناطق غرب تکزاس از جمله کالیفرنیا به اضافه تمامی یا قسمت اعظمی از ایالات فعلی نوادا، بوت، آریزونا وایومینگ، کلرادو، نیومکزیکو و آرگون، خرید آلاسکا از روسیه در سال ۱۸۶۷، جنگ با اسپانیا در سال ۱۸۹۸ و الحاق پورتوریکو، گوام، فیلیپین و جزایر هاوایی به آمریکا، نمونه‌هایی از ماهیت سیطره‌طلبی این کشور را آشکار می‌کند (متقی، ۱۳۷۶: ۱۹-۲۷).

بنابراین آمریکا در قرن ۱۹ به ظاهر سیاستی انزواگرایانه اتخاذ کرد، تا دست اروپاییان (اسپانیا، فرانسه، پرتغال و انگلستان) را از نیم‌کره غربی کوتاه کند. این روند کم و بیش تا جنگ‌های جهانی اول و دوم ادامه یافت، تا اینکه با جنگ جهانی دوم، آمریکا آشکارا وارد دوران مداخله‌جویی و سیطره‌طلبی جهانی خود شد.

با پایان جنگ دوم جهانی و شکست جبهه متحدین، آمریکا درصدد برآمد تا سیطره جهانی خود را از طریق دیگری دنبال و توجیه کند. ایدئولوژی کمونیسم، این توجیه را در اختیار آمریکا گذاشت. پس از فروپاشی شوروی به عنوان سردمدار ایدئولوژی و رهبر جهان کمونیسم، ایالات متحده به دنبال بهانه‌ای دیگر بود تا حضور خود را در اقصی نقاط دنیا توجیه کند که این بهانه با بروز حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ به دست آمریکا افتاد و این آغاز اسلام‌ستیزی از سوی این کشور بود. حال سؤال این است که چه عواملی موجب ستیزه‌جویی و دشمنی آمریکا با اسلام و در نتیجه رواج اسلام‌هراسی در ایالات متحده شده است؟

فرضیه: استثنا‌گرایی آمریکایی به عنوان یکی از مهم‌ترین عناصر موجود در فرهنگ

این کشور موجب تثبیت سیطره‌جویی آمریکا در نظم جهانی شده و در همین راستا اسلام به عنوان ایدئولوژی رقیب با عناصر سیطره‌ستیز، مانع چنین منزلتی است. از این‌رو اسلام‌ستیزی و به دنبال آن اسلام‌هراسی در دستور کار راهبردی آمریکا قرار گرفته است.

استثناگرایی آمریکایی

هرچند معمولاً گفته می‌شود که انگاره استثناگرایی آمریکایی، اولین بار در کتاب *الکسی دو توکویل*^۱ با عنوان «تحلیل دموکراسی در آمریکا» (۱۳۴۷) آمده است، قبل از آن *جان وینتروپ*^۲، فرماندار ایالت ماساچوست در سال ۱۶۳۰ میلادی گفته بود: «ما باید اذعان کنیم که می‌توانیم شهری بر فراز قله داشته باشیم، در حالی که چشمان مردم جهان بدان دوخته شود» (سردار و دیویس، ۱۳۸۳: ۲۲۸). بنابراین ایده استثنایی بودن آمریکا از همان آغاز کشف قاره آمریکا، سپس در جنگ‌های استقلال و در دوران ابرقدرتی آمریکا تا به امروز وجود داشته است، تا جایی که به یک باور در نزد مردم آمریکا تبدیل شده است.

این باور در «بیانیه سرنوشت»^۳ که در واقع بنیان فلسفی برای سیطره‌جویی آمریکا به شمار می‌رود نیز آمده است. بنا به گفته ضیاء‌الدین سردار^۴ و مریل وین دیویس^۵، ایده مانیفست سرنوشت برای نخستین بار توسط نظریه‌پرداز جنجالی، *جان ال. اوسولیان*^۶ در مجله سیاسی وی با عنوان «دموکراتیک ریویو»^۷ مطرح شد. اوسولیان در این باره می‌نویسد:

«ما ملتی هستیم که مهم‌ترین ویژگی‌اش، رعایت و پیشرفت در حقوق

بشر است و چه کسی می‌خواهد و چه کسی می‌تواند جلو پیشرفت

حیرت‌آور ما مانع ایجاد کند و بر سر راه آن محدودیت ایجاد کند؟

سرنوشت با ماست و هیچ قدرتی نمی‌تواند در مقابل آن دوام بیاورد... به

1. Alexis de Tocqueville
2. John Winthrop
3. Manifest Destiny
4. ZiauddinSardar
5. MerryWyn Davies
6. John L. O'sullivan
7. Democratic Review

خاطر چنین مأموریت خطیر و مبارکی که به آمریکا در جهان واگذار شده است، به دور از همه بدی‌های جوامع دیگر، همانند چراغی درخشان برق می‌زند. آمریکا بهترین ملت برگزیده است و در راستای چنین مأموریت خطیر و میمونی موظف است به حکومت دیکتاتوری پادشاهان پایان دهد، کشیشان و اسقف‌های جاه‌طلب و هواداران نظام‌های دیکتاتوری را به کام مرگ بکشاند و در نهایت نویدآور صلح و پاکی برای انسان‌های بی‌شمار جهان باشد و این همان موجودی است که در طول قرن‌ها بشریت منتظرش بوده و امروزه آن را تحقق‌یافته می‌بیند. حال با این‌همه چه کسی می‌تواند در این‌باره شک و تردید کند که سرنوشت کشور ما اینگونه رقم خورده است که بهترین و بزرگ‌ترین ملت برای نسل‌های آینده بشریت باشد؟» (سردار و دیویس، ۱۳۸۳: ۲۷۱).

بیانیه سرنوشت، آمریکایی‌ها را مردم و ملتی برگزیده توسط خداوند می‌داند که شایسته احترام، توسعه فرهنگی، اقتصادی و نظامی هستند. اما منشأ و خاستگاه چنین تفکری از کجاست. به گفته عدنان اکتار^۱ آشکار است که چنین دیدگاهی منشأ توراتی، یهودی و صهیونیستی دارد. زیرا نظریه «قوم برگزیده» ابتدا توسط قوم بنی‌اسرائیل یعنی یهودیان درباره خودشان به کار گرفته شد. سپس با ورود پیوریتانیسم و مسیحیت صهیونی به سرزمین آمریکا راه یافت و با یهودزدگی جامعه آمریکا، تفکر قوم برگزیده اشاعه یافت و از طریق بیانیه سرنوشت رسمیت یافت (اکتار، ۱۳۹۰: ۶۹-۷۰).

در این‌باره ورنر سومبارت^۲، جامعه‌شناس و اقتصاددان آلمانی همکار ماکس وبر، در کتاب خود با عنوان «یهودیان و حیات اقتصادی مدرن» به نقل از کلیویند^۳، از رؤسای جمهور اسبق آمریکا می‌گوید: «به اعتقاد من، با اطمینان خاطر می‌توان مدعی شد که به ندرت قومی یا ملیتی در شکل‌دهی و جهت‌بخشی به آرمان‌های آمریکایی، به اندازه یهودیان مشارکت داشته‌اند» (سومبارت، ۱۳۸۴: ۴۳). بنابراین می‌توان ادعا کرد که ایالات

1. Adnan Oktar
2. Werner Sombart
3. Cleveland

متحدۀ از همان آغاز یعنی از زمان کشف قاره آمریکا تا به امروز، یک کشور و یک تأسیس یهودی بوده و همچنان در طول تاریخ حدود پانصد ساله خود یهودی باقی مانده است. نتیجه حضور دیرپای یهودیان در سرزمین آمریکا، کنترل همه‌جانبه یهودیان بر سیاست، فرهنگ، اقتصاد و اجتماع این کشور و در مقابل حمایت‌های بی‌قید و شرط تمام‌عیار دولت آمریکا از اسرائیل در صحنه بین‌المللی است؛ تا جایی که انگار ایالات متحدۀ، کشور یهودیان و همین‌طور اسرائیل، یکی از ایالات آمریکاست. سومبارت در این‌باره نیز یادآور می‌شود که: «آمریکا با وسعت خیره‌کننده خود اساساً سرزمین یهودیان است. این نتیجه‌ای است که مطالعه عمیق و گسترده منابع موجود در نهایت به آن ختم خواهد شد و سرشار از معناست. بنابراین من کماکان بر عقیده خود تأکید می‌کنم که آمریکا شاید بیش از هر سرزمین دیگری سرشار از روحیه یهودی است» (سومبارت، ۱۳۸۴: ۳۳-۴۲).

از نظر آمریکایی‌ها و بر مبنای استثنانگرای آمریکایی، آمریکا «تقدیر روشن»، «ملت منجی»، بهشت دنیایی و صهیون جدیدی است که برای آن مقدر شده است تا هدایای نجات‌بخش و منحصربه‌فرد شیوه زندگی آمریکایی را در کشورهای دیگر توزیع کند. ایده بهشت دنیایی در ذات خود یهودی است. نه تنها از نظر محتوا، بلکه از نظر منبع و سرچشمه نیز چنین است. تمامی قیام‌ها، اتوپیاها، سوسیالیسم‌ها و دیگر جریانات که خواستار ایجاد بهشت روی زمین هستند، در بنیان و ماهیت خود دارای آبشخوری توراتی و عهد عتیقی بوده، ریشه‌های یهودی دارند (صاحب خلق، ۱۳۸۹: ۲۲).

درباره آمریکا چنین فرض می‌شود که این کشور، نجات‌دهنده و فریادرس دموکراسی، تجارت آزاد، حقوق بشر، آزادی‌های فردی، حکومت قانون و خلاصه اخلاق و آرمان‌های انسانی در کل دنیاست. هرمان ملویل^۱، نویسنده قرن نوزدهم آمریکا در این زمینه می‌نویسد: «ما آمریکایی‌ها، ملتی خاص، قومی برتر و اسرائیل عصر حاضریم. ما ناخدای کشتی آزادی‌ها هستیم» (گارودی، ۱۳۸۲: ۱۳).

آمریکایی که ملتش را قوم برگزیده، استثنایی، تافته جدا بافته، بی‌شابهت با سایر ملل

از نظر فضائل و خوبی‌ها و روش خود را بهترین و پیشرفته‌ترین روش‌ها می‌داند، آماده است تا بر مبنای خاستگاه این اندیشه‌ها و تفکرات، بقیه افراد بشر را به سوی آرمان‌های خود (دموکراسی، تجارت آزاد، حقوق بشر و ..) هدایت کند و اگر ملتی با این شیوه و طرز تفکر مخالفت کرد، با آن به جنگ برخیزد. اساساً منشأ شکل‌گیری این افکار به پیوریتانیسم یا یهودی‌گری انگلیسی برمی‌گردد که یهودی نبودند، اما ویژگی هواداری یهود^۱ را کسب کرده بودند؛ یعنی بخشی از آیین یهود و یا تمام آن را در زندگی خود به کار می‌بردند. آنها با مهاجرت به سرزمین آمریکا، اولین کلنی پیوریتانی را در سال ۱۶۲۰ در ماساچوست تشکیل دادند، تا با نابودسازی آگاهانه کنعانیان (سرخ‌پوستان بومی آمریکا) و ایجاد صهیونی جدید، رسالت خود به عنوان قوم برگزیده به انجام برسانند (صاحب خلق، ۱۳۸۹: ۳۵-۴۸). درست همانند تروریست‌های سلفی که خودشان را مسلمانان خالص می‌دانند و به تصور خود وظیفه دارند تا دین اسلام را از پیرایه‌ها پاک کنند و همان‌گونه که شاهدیم، این تصور افراطی و نادرست موجب به راه افتادن موجی بی‌سابقه از ترورها، درگیری‌ها، اختلاف‌ها و کشت و کشتارها میان مسلمانان شده است.

آمریکایی‌ها هنگام درگیر شدن در خارج از مرزهای خود اعتقاد دارند که مشغول تلاشی صادقانه برای کمک به مردم کشورهای دیگر برای بهبود اوضاع خود هستند. بنابراین آنها به نحوی به کشور خودشان مباحثات می‌کنند (زکریا، ۱۳۸۸: ۳۶). اخیراً باراک اوباما^۲، رئیس‌جمهور آمریکا، درباره بحث حمله آمریکا به سوریه، آمریکا را کشوری استثنایی توصیف کرد که نه تنها از منافع خود، بلکه از منافع تمام کشورها دفاع می‌کند که با انتقاد افراد برجسته‌ای از قبیل زیگنیو برژینسکی^۳ - مشاور امنیت ملی دولت کارتر^۴ - لوکاشنکو^۵ - رئیس‌جمهور بلاروس - و ولادیمیر پوتین^۶ - رئیس‌جمهور روسیه - روبه‌رو شد.

از نظر آمریکایی‌ها، این کشور نه تنها از بعد آرمانی و معنوی، بلکه از جنبه مادی، بزرگ‌ترین اقتصاد جهان، قدرتمندترین موتور ابداعات و اختراعات فناوری و تولید ثروت

1. Judoizer
2. Barack Obama
3. Zbigniew Brzezinski
4. James Earl Carter
5. Alexander Grigoryevich Lukashenko
6. Vladimir Putin

را دارد. در زمینه بهداشت و سلامت به عنوان یکی از بالاترین رتبه‌های جدول جهانی دربارهٔ رهایی از بیماری‌هایی مانند سرطان را دارد و قوی‌ترین ارتش دنیا را در اختیار دارد. باور آمریکایی‌ها این است که آنها خطاها و خیانت‌های تاریخ را پشت سر گذاشته‌اند. سرزمینشان، سرزمین آزادترین، آبادترین، ثروتمندترین، قدرتمندترین، ایمن‌ترین و بنابراین بهترین و خوشبخت‌ترین کشور جهان است. در آمریکا جنگ‌ها، مصیبت‌ها و فجایع دیگر کشورها رخ نخواهد داد و خلاصه اینکه آمریکا بهشت روی زمین است.

با این حال و با وجود مطرح شدن انگارهٔ استثناگرایی به معنای برتری‌های مادی و معنوی آمریکاییان در سخنان برخی از اندیشمندان، چهره‌های سرشناس و همین‌طور رؤسای جمهور آمریکایی از فرانکلین^۱ و جفرسون^۲ گرفته تا جورج دبلیو بوش^۳ و اوباما که لحن و حالتی ملی‌گرایانه و نژادپرستانه افراطی نیز دارد، می‌توان این پرسش را مطرح کرد که آیا آمریکا واقعاً کشوری استثنایی در زمینه آرمان‌ها، اخلاقیات، پیشرفت‌ها و نبوغ بشری است؟

از لحاظ نظری، منتقدان بسیاری تفکر استثناگرایی آمریکا را به چالش کشیده‌اند. این منتقدان به سه گروه تقسیم می‌شوند. از نظر گروه اول آمریکا ممکن است از جهاتی منحصربه‌فرد و از این‌رو از لحاظ عاطفی برای آمریکایی‌ها ارضاکنده باشد. اما این می‌تواند دربارهٔ هر جامعه دیگری نیز درست باشد. بنابراین ثابت نمی‌کند که آمریکا الگویی برای جهان است یا از زوالی که دیگر قدرت‌های غالب در گذشته گرفتار آن شدند، معاف است. از دید گروه دوم منتقدان، آمریکا از لحاظ نفاق و دورویی سیاسی تعجب‌برانگیز خود منحصربه‌فرد است؛ زیرا عملکرد این کشور تأییدکننده گفته‌هایش نیست. ایالات متحده از یکسو اعلام می‌کند که جامعه آمریکا بر مبنای اصول برابری بنیاد نهاده شده است، اما در عمل برده‌داری را در نژادپرستی دائمی، خشونت و نابرابری‌های گستردهٔ اقتصادی داخلی و نیز در سیاست خارجی امپریالیستی خود

1. Benjamin Franklin
2. Thomas Jefferson
3. George W. Bush

نهادینه کرده است. سیاست خارجی‌ای که با ادعاهای دروغین توسعه‌آزادی و بازارهای آزاد، چهره واقعی خود را پوشانده است.

منتقدان گروه سوم بر این باورند که استثناگرایی، مفهومی است که تاریخ مصرف آن به پایان رسیده و جایگاهی در ادبیات روشن‌فکران ندارد. بنابراین تفسیر هویت آمریکایی بر مبنای چنین مفاهیمی بیش از آنکه بیان‌کننده تجربه آمریکا باشد، گمراه‌کننده خواهد بود (Rotenberg, 2005: 196).

از جنبه عینی نیز رخدادها به خوبی روشن‌کننده توهم استثناگرایی آمریکایی هستند. *سولومون کومیسیونگ*^۱ در مقاله‌ای در نشریه «گزارش دستور کار سیاه»^۲ می‌نویسد:

«از زمان تولد ایالات متحده در سال ۱۷۷۶ تا به امروز، این کشور در

عمر ۲۳۷ ساله خود، ۲۱۶ سال یعنی نود درصد عمر خود را درگیر

جنگی آشکار یا پنهان بوده است. به عبارت دیگر دهه‌ای نبوده است که

آمریکا در آن وارد یک درگیری نظامی نشده باشد. ویلیام بلوم^۳ نیز برآورد

می‌کند که آمریکا از پایان جنگ جهانی دوم در بیش از شصت جنگ

نقش‌آفرینی کرده است؛ یعنی به ازای هر سال یک جنگ. به عبارت دیگر

آمریکا پیوسته و به طور مداوم با سایر کشورهای جهان در حال جنگ

بوده است» (خبرنامه آمریکا، ۱۳۹۲: ۱۳).

در زمینه اقتصاد با وجود ابداعات و اختراعات فناوری و تولید ثروت، آمریکا در عین حال بالاترین میزان فقر کودکان و کمترین میزان مرخصی‌های سالانه دنیا را دارد. درباره بهداشت و سلامت، این کشور در مقایسه با تمام کشورهای صنعتی دنیا تنها کشوری است که خدمات بهداشتی و سلامت را به تمام شهروندانش ارائه نمی‌دهد. در بحث آزادی شهروندان آمریکا، پس از حادثه یازدهم سپتامبر، رئیس‌جمهور آمریکا در مقایسه با کشورهای صنعتی، تنها کسی است که حق بازداشت شهروندان را بدون محاکمه دارد و درباره آمار زندانیان، شهروندان آمریکا رتبه اول جهان را به خود

1. Solomon Comissiong

2. Black Agenda Report

3. William Blum

وجود جنبش‌های نوین اجتماعی و از جمله جنبش اخیر اشغال وال استریت در اعتراض به گسترش فساد در سطوح بالا، نابرابری اجتماعی و اقتصادی، بیکاری، تبلیغات و مصرف‌گرایی، فقر، گرسنگی و تبعیض بیانگر مشکلات عظیم سیاسی، اقتصادی و فرهنگی - اجتماعی در جامعه آمریکا است. چنان‌که معترضان جنبش وال استریت در سایت خود، آن را اینگونه معرفی می‌کنند:

«جنبش اشغال وال استریت، مقاومتی فاقد رهبر با مردمانی از رنگ‌ها،

جنسیت و تفکرات سیاسی گوناگون است. اما آنچه در میان همه ما

مشترک است، این است که ما همه ۹۹ درصد هستیم که بیشتر از این

فساد و نفوذ یک درصد شبکه‌های تجاری را تحمل نمی‌کنیم» (Occupy

Wallstreet official website, 2012).

همچنین این باور که در آمریکا، فاجعه‌ها و جنگ‌ها همانند کشورهای دیگر رخ نخواهد داد و آمریکا از این حیث نسبت به کشورهای دیگر یک استثناست، با حادثه یازدهم سپتامبر زیر سؤال رفته است و آمریکایی‌ها احساس تازه‌ای را تجربه می‌کنند که کشورشان قابل تعرض، تجاوز و تعدی است. بنابراین باور مصونیت و ایمنی مستمر آمریکا نیز جایگاه خود را از دست داده است.

توماس فریدمن^۱ و مایکل ماندلبوم^۲ در مقاله‌ای با عنوان «آمریکا واقعاً بزرگ بود، اما

این بدان معنا نیست که ما اکنون اینگونه باشیم» می‌نویسند که هیچ سیاست‌مدار

آمریکایی در انظار عمومی، وضعیت استثنایی کشورش را زیر سؤال نمی‌برد. اما بهتر

است بپرسیم که آیا آمریکا واقعاً استثناست؟ آنها در پاسخ می‌نویسند که آمریکا برای

استثنا باقی ماندن باید به چند چالش بزرگ قرن ۲۱ پاسخ دهد: ۱- چالش جهانی شدن

۲- انقلاب ارتباطات و اطلاعات ۳- کسری بودجه وحشتناک و روزافزون آمریکا ۴-

الگوی مصرف انرژی در آمریکا ۵- بحران اقتصادی سال‌های اخیر ۶- ناکارآمدی نظام

سیاسی و شکل‌گیری جنبش‌های نوین اجتماعی مانند جنبش تی پارتی و جنبش

1. Thomas L. Friedman

2. Michael Mandelbaum

اشغال وال استریت (Friedman & Mandelbaum, 2011:76).

بنابراین *مارتین لیپست*^۱، جامعه‌شناس فقید آمریکایی اظهار می‌کند که ایالات متحده هر چند ممکن است از نظر اجتماعی استثنا باشد، از لحاظ سیاسی دیگر مدتهاست که استثنا نیست (Lipset, 1999: 141).

با وجود این بهتر است انگارهٔ استثنا بودن آمریکا را توهمی بدانیم که دولت این کشور بدان وسیله افکار و رفتار خود را توجیه می‌کند، نه واقعیت، استاندارد و معیاری که سایر ملت‌ها و دولت‌ها باید خود را با آن تطبیق دهند.

ثبات مبتنی بر سیطره یا ثبات هژمونیک

واژهٔ هژمونی برگرفته از اصطلاح یونانی «هژمونیا» به معنی سرکردگی، پیشوایی، برتری، تسلط، سلطه، رهبری، اقتدار، نفوذ، تفوق و برتری طلبی یک دولت بر دولت‌های دیگر است. این مفهوم را ابتدا آنتونیو گرامشی^۲ در ارتباط با جامعهٔ داخلی و روابط بین دولت و مردم به کار برد. گرامشی بر این باور بود که دولت برای ایجاد و تداوم سیطرهٔ خود بر مردم باید هم از قوهٔ قهریه مانند ارتش و پلیس و هم از قدرت نرم مانند کلیسا، رسانه‌ها، مدارس و مؤسسات ورزشی استفاده کند، تا از این طریق شهروندان را با رفتارهای سلطه‌گرانهٔ خود مطابقت دهد (Femia, 1981: 116-127).

بعداً و به‌ویژه کسانی مانند رابرت کوهن^۳، رابرت کاکس^۴، استفن گیل^۵، رابرت گیلپین^۶، امانوئل والرشتاین^۷، چارلز کیندلبرگر^۸، جان راگی^۹ و سوزان استرینج^{۱۰}، این نظریه را دربارهٔ جامعه بین‌المللی بررسی و اعمال کردند. با وجود اختلاف‌نظر بین

1. Seymour Martin Lipset
2. Antonio Gramsci
3. Robert Keohene
4. Robert Cox
5. Stephen Gill
6. Robert Gilpin
7. Immanuel Wallerstein
8. Charles Kindleberger
9. John Ruggie
10. Susan Strange

واقع‌گرایان و لیبرال‌های جدید دربارهٔ ویژگی‌ها و قابلیت‌های قدرت هژمون در بُعد بین‌المللی، هر دو جریان بر عناصر قدرت اقتصادی و نظامی هژمون تأکید دارند. هم از نظر واقع‌گرایان و هم لیبرال‌ها، نظام هژمونیک نظامی است که قدرت در آن به صورت نابرابر توزیع شده باشد و یک ابرقدرت، نقش هژمون را بازی کند.

طرفداران نظریهٔ ثبات مبتنی بر سیطره (نظریه هژمونی) بر این باورند که دنیا فقط باید دارای یک قدرت برتر و جهان‌شمول باشد، به نحوی که تنها او سلطهٔ خود را در سرتاسر جهان اعمال نماید و نظام جهانی یکسانی ایجاد کند. بر اساس نظریهٔ ثبات مبتنی بر سیطرهٔ دولت یا قدرت هژمون باید دارای شرایط زیر باشد:

۱. بر مواد خام کنترل داشته باشد.
 ۲. بر بازار به‌ویژه از لحاظ واردات کنترل داشته باشد و کالاهای سایر کشورها را به بازار داخلی خود وابسته کند.
 ۳. بر منابع سرمایه کنترل داشته باشد.
 ۴. بر کالاهایی که دارای ارزش افزوده بالا هستند، کنترل داشته باشد.
 ۵. یک ایدئولوژی مردم‌پسند مانند حقوق بشر و دموکراسی داشته باشد.
 ۶. بر تسلیحات نظامی هسته‌ای کنترل داشته باشد.
 ۷. اراده و توانایی رهبری داشته باشد.
 ۸. اقتصاد لیبرال را ترویج و از سیاست‌های اقتصادی حمایتی و اعمال تعرفه‌ها جلوگیری کند.
 ۹. بر بازار سهام و نرخ ارز کنترل داشته باشد (عسکرخانی، ۱۳۸۳: ۹۱).
- از آنجا که در نظام بین‌المللی مبتنی بر قدرت سیطره‌جو، توزیع قدرت نابرابر است، قدرت یادشده در وهلهٔ اول از نفوذ خود برای حفظ و پیشبرد منافع ملی‌اش استفاده می‌کند. در چنین نظامی، اصل محوری نظام یعنی مداخله نکردن در حاکمیت دولت - ملت‌ها به چالش کشیده می‌شود و دولت‌ها نه تنها توانایی برابر ندارند، بلکه از حقوق برابر نیز برخوردار نیستند. در نظام بین‌الملل کنونی که ابرقدرت آمریکا، نقش هژمون را در آن بازی می‌کند، حاکمیت انحصاری آمریکای سیطره‌جو جایگزین حاکمیت‌های متعدد کشورها شده است.

حال پرسش این است که سرچشمه تفکر سیطره‌جویی، برتری‌طلبانه، سلطه‌جویانه، و به اصطلاح هژمونیک آمریکا کجاست؟ برای پاسخ به این پرسش ضروری است دوباره به عناصر و مؤلفه‌های انگاره استثنائگرایی آمریکایی اشاره شود. در فرض استثنائگرایی، آمریکایی‌ها خود را ملتی برگزیده، خاص، برتر، منجی، صهیون جدید، دارای تقدیر روشن، نجات‌دهنده و فریادری می‌دانند که رسالت دارند آزادی، دموکراسی، تجارت آزاد، آزادی‌های اساسی، حقوق بشر و آرمان‌های انسانی جهان‌شمول خود را بین مردم سایر کشورها توزیع کرده و گسترش دهند. آمریکایی‌ها خود را بهترین از هر حیث در دنیا می‌دانند. بنابراین بقیه کشورهای جهان باید به آمریکا به عنوان نمادی از ایده‌آل‌ها احترام گذاشته و از آن پیروی کنند. به هر حال آنچه در تفکر استثنائگرایی آمریکایی مطرح است، غلبه تفکر، دیدگاه و سیاست آمریکایی در سراسر جهان به عنوان کشوری بی‌همتا روی زمین است که به خوبی در نظریه ثبات مبتنی بر سیطره (ثبات هژمونیک) هم دیده می‌شود.

نظریه ثبات مبتنی بر سیطره، ویژگی قدرت یا دولت هژمون را سلطه و کنترل آن بر مواد خام، بازار، منابع سرمایه و کالا، تسلیحات نظامی، نرخ ارز، بازار سهام، رواج اقتصاد لیبرال، حقوق بشر و دموکراسی می‌داند. سپس گفته می‌شود که اراده و توانایی اعمال چنین کارهایی در دنیا فقط در اختیار آمریکا به عنوان قدرتی بی‌رقیب^۱ است (ایکنبری، ۱۳۸۲: ۳۵۷).

بر اساس آنچه گفته شد، قدرت هژمون (سیطره‌جو)، قدرت یا کشوری است که بر کشورها و دولت‌های دیگر برتری و سلطه عام و جهان‌شمول دارد و بنا به گفته اندیشمندان و نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل و سیاست خارجی، امروزه این ویژگی تنها در قدرت ایالات متحده آمریکا یافت می‌شود که می‌کوشد به عنوان قدرت هژمون و برتر جهانی، ارزش‌ها و نهادها و سپس برتری اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی خود را بر سایر دولت‌ها و از جمله بر جهان اسلام اعمال نماید. همین‌جاست که تقابل اسلام به عنوان دینی جهان‌شمول و همه‌جانبه که در تمام ابعاد اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و نظامی زندگی، اصول و برنامه دارد و مبتنی بر اعتقاد، ایمان و برابری است،

1. Unrivaled

۱۰۶ / پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵

با سیطره‌جویی آمریکا مطرح می‌شود. زیرا قرآن کریم درباره کامل و جهان‌شمول بودن دین اسلام می‌فرماید: «و تمت کلمه ربک صدقاً و عدلاً لامبدل لکلماته» (انعام/۱۱۵). یعنی کلام خدای تو از روی صدق و عدالت به حد کمال رسید و کسی در کلمات آن تغییر و تبدیل نتواند داد.

مطرح کردن اسلام به عنوان تهدید

به طور کلی بسیاری از اندیشمندان غربی در مقایسه بین تمدن غرب و شرق، تمدن غربی را چنان پیشرفته و بی‌نظیر تلقی کرده‌اند که امکان مقایسه تمدن شرق با آن وجود ندارد. به عنوان نمونه ارسطو در مقایسه دو تمدن یادشده چنین می‌گوید: «غرب عقل‌گرا، انسان‌محور، دارای فرهنگ آزاد، بی‌همتا، برجسته و تقلیدناپذیر است. در عوض ساکنان مشرق‌زمین کاملاً و ذاتاً برده و فرمان‌بردارند» (Dessa, 1987).

تضاد و مخالفت اندیشه غرب و تمدن مربوط به آن با شرق به اینجا ختم نمی‌شود، بلکه گستره آن ادیان الهی و آسمانی‌ای چون اسلام را نیز در برمی‌گیرد. با نگاهی به گذشته درمی‌یابیم که مقابله غرب با اسلام، تبلیغات علیه آن و از این‌رو رواج اسلام‌هراسی، پیشینه‌ای حدوداً هشت‌صد ساله دارد که قدیمی‌ترین شکل شرق‌شناسی^۱ است.

بر اساس اندیشه غربی، اسلام و فرهنگ آن غیر عقلانی و راکد است. این دین درصدد تخریب مشروعیت غرب است. بنابراین با دنیای مدرن سازگار نیست (Hunter, 2004: 17). بر اساس همین اندیشه، اسلام دین شمشیر، تهدیدکننده و هراس‌انگیز است که می‌خواهد خود را به ممالک دنیا تحمیل کند. پس باید با آن مقابله شود. کسانی مانند هانتینگتون^۲، طرح مقابله با اسلام را ناشی از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ و احساس خطر غرب نسبت به آن و مقاومت افغانی‌ها در برابر شوروی با اتکا به دین اسلام می‌دانند (هانتینگتون، ۱۳۷۶: ۶-۱۰).

از این‌رو تجدید حیات اسلام سبب شد تا اندیشمند واقع‌گرایی چون هانتینگتون، که تحولات و تعاملات سیاست جهانی را تنها از منظر قدرت مادی و منافع ملی

1. Orientalism
2. Samuel P. Huntington

می‌نگریست، دین را به عنوان مهم‌ترین عنصر و متغیر تمدن وارد عرصه سیاست کند. او با تأکید بر اینکه روحانی و معنوی کردن جهان از واقعیت‌های غالب اواخر قرن بیستم است، خطر تجدید حیات اسلام را به صورت تهدید روزافزونی نسبت به تمدن غرب تکرار کرد. هانتینگتون ضمن خونین دانستن مرزهای اسلام، دین اسلام و تمدن اسلامی را مهم‌ترین رقیب استراتژیک لیبرال دموکراسی و تمدن غرب دانسته، حتی اسلام را دشمن مشترک سایر تمدن‌ها، فرهنگ‌ها و اقوام معرفی می‌کند (دوست محمدی، ۱۳۸۸: ۸۸-۹۰). برخی دیگر، مقابله با اسلام را ناشی از سقوط کمونیسم و فروپاشی شوروی می‌دانند که غرب و به‌ویژه آمریکا را با خلأ معنایی برای متحد نگه‌داشتن اردوگاه غرب و حضور آن در اقصی نقاط جهان مواجه ساخت.

در چنین وضعیتی، آمریکا به عنوان قدرت هژمون و سردمدار دنیای غرب نیازمند دستاویز دیگری بود تا حضور و سیطره جهانی خود را توجیه نماید که این نیاز با رخداد مشکوک ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ برآورده شد. در این رابطه پل کریگ رابرتز^۱، اقتصاددان آمریکایی و معاون سابق وزیر خزانه‌داری آمریکا در زمان ریگان، ضمن بررسی جوانب مختلف واقعه ۱۱ سپتامبر، اینگونه نتیجه‌گیری می‌کند که ۱۱ سپتامبر بهانه‌ای بود برای محافظه‌کاران آمریکایی تا بتوانند نقشه شوم خود را برای سیطره آمریکا بر تمام جهان با ماشین عظیم جنگی اجرا کنند. آنها در این راستا به پرل هاربر جدیدی نیاز داشتند. وی می‌نویسد: اما متأسفانه همیشه آمریکایی‌هایی وجود دارند که دروغ‌های دولت را باور می‌کنند. دروغ‌هایی مانند وجود سلاح‌های کشتار جمعی در عراق که هیچ‌گاه پیدا نشدند، ارتباط صدام با القاعده که هیچ‌گاه ثابت نشد و یا سلاح‌های هسته‌ای خیالی ایرانی‌ها که ممکن است بهانه جنگ آتی آمریکا در خاورمیانه باشد (<http://www.seratnews.ir/fa/news/3186/>).

نوام چامسکی^۲ از شهروندان آمریکایی می‌خواهد به یاد داشته باشند که بسیاری از مردم جهان با دلایل خیلی محکمی اثبات می‌کنند که آمریکا خود یک کشور تروریست است (سردار و دیویس، ۱۳۸۳: ۳۸). برخی دیگر از اندیشمندان، اعمال و رفتار زورگویانه

1. Paul Craig Roberts

2. Noam Chomsky

آمریکا را منشأ حملات علیه این کشور و به طور کلی بدبختی‌های آن می‌دانند. جوزوف اس. نای^۱، رییس بخش مطالعات و تحقیقات کندی^۲ در دانشگاه هاروارد^۳ می‌گوید: «اسامه بن لادن، تنها عامل ترور نیست. به یاد داشته باشیم تیموئی مک وی^۴ عامل انفجار اوکلاهما^۵ رشدیافته و تربیت‌شده جامعه خودمان بود. بنابراین آنچه مهم است، این است که عملکرد و رفتار ایالات متحده باعث شده تا بسیاری از مردم جهان علیه سیاست‌های آن موضع مخالف بگیرند» (سردار و دیویس، ۱۳۸۳: ۷۲).

در همین رابطه مری بیارد^۶، استاد دانشگاه کمبریج تأکید می‌کند: «زورگوهای جهان حتی اگر قلب درست‌کاری داشته باشند، در نهایت بهای خود را می‌پردازند و آمریکا هر آنچه در گذشته انجام داده، امروز بر سرش آمده است» (همان: ۴۳).

پس از این حادثه بود که جهان اسلام به عنوان «تهدید سبز»^۷ معرفی شد (Moussalli, 2003: 12-23). تهدیدی برگرفته از بنیادگرایی اسلامی که علاوه بر اینکه به باورها، اعتقادات و فرهنگ خود در مقابل مدرنیسم باور دارد، فرهنگ غربی و به‌ویژه فرهنگ آمریکایی را به عنوان فرهنگی سیطره‌جو به معارضه می‌طلبد و درصدد رفع این سیطره بر جنبه‌های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و نظامی دنیای اسلام است. در مقابل غربی‌ها به‌ویژه آمریکایی‌ها، اسلام را منبع بی‌ثباتی و خشونت می‌دانند. آنها ضمن القای وحشت به شهروندان خود، این دین را با کمونیسم و نازیسم مقایسه می‌کنند و اعلام می‌کنند که کمونیسم و نازیسم به عنوان بلایای قرن بیستم از بین رفتند، اما اسلام به عنوان ایسمی دیگر برای مقابله با غرب پابرجاست. همان‌گونه که پیشتر گفته شد، سیاست ضد اسلامی و اسلام‌هراسی در داخل و خارج

1. Joseph. S. Nye
2. Kennedy
3. Harvard
4. Timothy Mcveigh
5. Oklahoma
6. Mary Beard
7. The green treat

آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ رنگ و بوی سیاست ضد تروریسم به خود گرفت. جورج دبلیو بوش، رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده، با اعلام جنگ علیه تروریسم به اصطلاح اسلامی، جنگ صلیبی دوباره‌ای را علیه مسلمانان آغاز کرد. این جنگ صلیبی تاکنون در قالب حمله به افغانستان، عراق، لیبی، تهدید سوریه به جنگ، تهدید ایران به جنگ، جنگ رسانه‌ای و تبلیغاتی علیه ایران و حزب‌الله لبنان و رواج شیعه‌هراسی و ایران‌هراسی در منطقه خاورمیانه به اجرا درآمده است.

آنچه امروزه به صورت تروریسم فراملی القاعده و شاخه‌های آن در دنیا مشاهده می‌شود، ابتدا با کمک‌های مالی، تسلیحاتی، اطلاعاتی و آموزشی آمریکا، عربستان سعودی و پاکستان برای مقابله با حضور شوروی سابق در اواخر دهه ۱۹۷۰ میلادی شکل گرفت. در واقع آمریکا به عنوان ابرقدرت رقیب شوروی، از آنجا که نمی‌خواست با اتحاد جماهیر شوروی وارد نبردی مستقیم شود، با فریب تعدادی از افراطیون سلفی و وهابی در کشورهای اسلامی، گروهی منحرف را تشکیل داد، تا زیر پوسته اعتقادات پوشالی و ظاهر دینی خود، منافع آمریکا را برآورده کنند. هیلاری کلینتون زمانی که جای خود را در وزارت خارجه به جان کری می‌داد، اعتراف کرد که آمریکا در تقابل با شوروی سابق، القاعده را ایجاد کرده است. او گفت: بیا بید به خاطر بیاوریم کسانی که هم‌اکنون با آنها در حال جنگ هستیم (شبکه القاعده)، همان کسانی هستند که بیست سال پیش به آنها کمک مالی کردیم (<http://siasi.porsemani.ir/content/>) و اصلاً «القاعده را ما خلق کردیم» (دوست‌محمدی، ۱۳۹۲: ۱۱۷).

آمریکا در طول جنگ اسلام سلفی با ارتش شوروی، حدود سه میلیارد دلار به این نیروی ضد کمونیستی کمک کرد که بزرگ‌ترین برنامه کمکی به یک نیروی «شورشی» در طول تاریخ به حساب می‌آید (Zunes, 2003: 17). در شهرهای مختلف آمریکا از جمله نیویورک، دفاتری برای جذب نیروهای جوان مسلمان برای اعزام به افغانستان تأسیس شد (پولی و دوران، ۱۳۸۰: ۱۲۵-۱۲۶). سپس در فوریه ۱۹۸۶ ریگان، رئیس‌جمهور آمریکا خطاب به آنها گفت: «ای جنگجویان راه آزادی... آمریکا با کمک‌های مادی و معنوی به شما یاری می‌رساند» (لنچافسکی، ۱۳۷۱: ۳۴۴) و متعاقب آن، موشک‌های آمریکایی

استیونگر از سوی دولت ریگان در اختیار جنگجویان سلفی قرار گرفت (عظیمی، ۱۳۸۲: ۳۹) و این چنین بود که آمریکا با کمک به شکل گیری یک گروه تروریستی و به ظاهر اسلامی، از سازوکار اسلام علیه شوروی استفاده کرد.

در داخل آمریکا نیز دولت این کشور پس از حادثه یازدهم سپتامبر، برای برخورد با تروریسم، چارچوب حقوقی خود را تغییر داد و شیوه‌هایی را در پیش گرفت که از لحاظ معیارهای حقوقی و قانون اساسی ایالات متحده، شبهه‌ناک به نظر می‌رسید. قانون «میهن دوستی»^۱، محدودیت‌های نظارت و ثبت گزارش‌های خصوصی درباره افراد از سوی مأموران دولتی را کاهش داد، مشورت بین وکیل و موکل را به حداقل رساند و تعریف موسعی از تروریسم ارائه داد، تا جایی که مفهوم کلی «حمایت مادی»^۲ را در برگیرد. در کنار چنین تغییراتی در قوانین ایالات متحده، شهروندان این کشور بدون بررسی قضایی زندانی و مساجد بدون عذر موجه بازرسی می‌شوند. تماس‌های تلفنی افراد و سابقه آنها بدون موافقت دادگاه ضبط می‌شود و اشخاص به طور ناگهانی دستگیر و به زندان‌های داخلی و یا خارجی، که با روش‌های خشن تری اداره می‌شوند، اعزام می‌شوند (Cesari, 2011:30).

استفن لندمن، محقق و تحلیلگر آمریکایی، در مقاله‌ای با عنوان «عملیات سیاه بوستون: تولید ترور؟»، ضمن مقایسه بمب‌گذاری‌های بوستون با حوادث جعلی ۱۱ سپتامبر و تأکید بر اینکه مسئولیت کامل حوادث به عهده دولت آمریکا است، می‌نویسد:

«آنچه در جریان است، این است که دروغ و اطلاعات غلط جایگزین حقیقت و افشای حقایق شده، مسلمانان به دشمن عمومی شماره یک تبدیل شده ... اطلاعات مهم کتمان می‌شوند و قربانیان بی‌گناه به خاطر ترور تحت حمایت دولت در معرض اتهام قرار می‌گیرند. بنابراین آنچه در جریان است، به حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ شباهت دارد» (Lendman, 2013: 1).

امروزه دولت آمریکا در بررسی و داوری نسبت به منشأ پدیده تروریسم، آن را به

1. Patriot Act
2. Material Support

اسلام و مسلمانان نسبت می‌دهد و ریشه آن را دستورهای اسلامی می‌داند. بنابراین آنچه آمریکا از آن به عنوان جنگ علیه تروریسم یاد می‌کند، جنگ علیه اسلام است که نقطه آغاز آن، نمایش چهره خوفناک و وحشت‌آفرین از اسلام و مسلمانان به طور کلی در داخل و خارج آمریکا از طریق رسانه‌های آمریکایی و سپس قلع و قمع مسلمانان و پایمال کردن حقوق آنان است. در صورتی که دستورهای هیچ دین و مذهبی، امر به ترور نمی‌کند. برای مثال فقه شیعه غیر از وضعیت دفاعی، هرگونه تعرضی را به غیر مسلمانان تحریم می‌کند. در نتیجه در فقه شیعه، دشمنی نسبت به غیر مسلمانانی که با مسلمانان سر دشمنی ندارند، ممنوع است (فیرحی، ۱۳۸۳: ۱۱۶). به علاوه در عمل نیز همه گروه‌ها، سازمان‌ها و افرادی که در دهه‌های اخیر دست به عملیات تروریستی زده‌اند، مسلمان نبوده‌اند. هر چند این پدیده تاحدودی منشأ اسلامی دارد؛ به عنوان نمونه حدود دویست حمله تروریستی را به گروه ببرهای آزاد تامیل در سری‌لانکا نسبت می‌دهند، در حالی که این رقم بسیار بیش از آن چیزی است که به فلسطینیان نسبت داده می‌شود (فیرحی و ظهیری، ۱۳۸۷: ۱۵۸).

در اینجا لازم است سؤالی را که نویسندگان کتاب «چرا مردم از آمریکا متنفرند؟» از جانب بسیاری از سیاست‌مداران، گزارشگران و مفسران خبری و حتی خود جورج بوش مطرح کرده‌اند، دوباره عنوان گردد که به راستی چرا مردم دنیا از آمریکا متنفرند؟ پاسخ به این سؤال را ابتدا باید در تصورات و تفکرات و اصول فکری آمریکایی‌ها نسبت به خودشان جست‌وجو کرد.

سردار و دیویس در این‌باره می‌نویسند: «مهاجرانی که با جسارت تمام وارد سرزمین‌های جدید شده بودند، خودشان را همانند اسراییلی‌های جدیدی می‌دیدند که در جست‌وجوی سرزمین موعود «کنعان» هستند» (سردار و دیویس، ۱۳۸۳: ۲۲۸). این افکاری بوده و هست که تا امروز بیان و تکرار می‌شود. چنان‌که جورج دبلیو بوش در اولین نطق تلویزیونی خود پس از حادثه یازدهم سپتامبر گفت: «ما درخشان‌ترین ملت در راه آزادی به شمار می‌رویم و آزادی ملت ماست که ما را از دیگران متمایز ساخته است...» (همان: ۲۰۶).

این همان استثناگرایی آمریکایی و در واقع استکبار جهانی است که خود را برتر و بهتر از مردم و کشورهای دنیا می‌بیند و می‌داند. از این رو درصدد تحمیل آرمان‌ها، تفکرات و راه و روش خود بر بقیه جهان است. بر همین اساس جورج بوش تحت لوای جنگ با تروریسم، تضاد و تقابلی را با اسلام و کشورهای اسلامی بنا نهاد که از همان عادت قدیمی برخورد مسیحیان غربی با مسلمانان پیروی کرده است. از این عادت و شیوه قدیمی به عنوان شرق‌شناسی یاد می‌شود؛ چیزی که در سال‌های اخیر با عنوان «ترس از اسلام» یا «اسلام‌هراسی» رواج دارد و اشاعه نفرتی نامعقول، غیر منطقی و ترس بیجا و بیش از حد از اسلام و مسلمانان است.

در واقع از آنجا که دین اسلام به عنوان دینی الهی و جهان‌شمول، منافع سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آمریکا را به چالش کشیده، آنها همواره درصدد محدود کردن، محاصره کردن، تقابل و ضدیت با اسلام با توجیهات مختلف هستند. بنابراین می‌توان گفت که آمریکا با به نمایش گذاشتن چنین هویتی از خود در انظار جهانیان است که مورد نفرت مردم دنیا و حتی دوستان خود واقع شده است. در اینجا با ذکر مطالبی در این باره به بحث خود پایان می‌دهیم. *کاندولیزا رایس*^۱، وزیر خارجه دوران جورج بوش، در دیداری که در ماه مه سال ۲۰۰۷ و پس از انتخاب سارکوزی به عنوان رییس‌جمهور فرانسه با او داشت، از وی پرسید: «من چه کاری می‌توانم برای شما انجام دهم؟». سارکوزی^۲ اینگونه جواب داد:

«تصویر خود را در جهان اصلاح کنید! شایسته نیست کشوری که قدرتمندترین و موفق‌ترین کشور جهان است - و بنا به ضرورت از سوی ما نیز اعمال رهبری می‌کند - یکی از بی‌آبروترین کشورهای جهان باشد. چنین تصویری برای شما و متحدانتان، مشکلات بزرگی به وجود می‌آورد. بنابراین هر کاری که می‌توانید برای اصلاح نگرشی که نسبت به شما وجود دارد انجام دهید. این همان کاری است که می‌توانید برای من نیز انجام دهید (زکریا، ۱۳۸۸: ۲۳۶-۲۳۷)».

1. Condoleezza Rice

2. Nicolas Sarkozy

نتیجه‌گیری

انگاره برتری نژادی، خاص و استثنایی بودن در فرهنگ، سیاست و جامعه آمریکایی، قدمتی به درازای ورود مهاجران اروپایی به سرزمین ایالات متحده دارد. مهاجرانی که اساساً خود را اسراییلی‌های جدیدی می‌دانستند که در جست‌وجوی سرزمین موعود کنعان و بهشت عدن بوده و به آن دست یافته‌اند. آنها خود را پیوریتن‌ها و قوم برگزیده‌ای تلقی کرده‌اند که رسالت فریادرسی و ملت منجی را در برابر جهانیان به دوش می‌کشند. بنابراین از دید آنها ضروری است بشریت از آرمان‌ها و راه و روش آنها به عنوان ملت برتر پیروی کرده، تا همانند جامعه آمریکا به مدینه فاضله دسترسی پیدا کنند. از این‌رو تفکر استثنا بودن آمریکا به باوری نزد مردم و به‌ویژه سیاست‌مداران این کشور تبدیل شده است که تا به امروز تداوم دارد.

از آنجا که مطابق نظریه ثبات مبتنی بر سیطره (ثبات هژمونیک)، دنیا باید تنها دارای یک قدرت برتر و جهان‌شمول باشد، به نحوی که فقط او سلطه خود را در سراسر جهان اعمال نماید و نظام جهانی یکسانی ایجاد کند و سپس گفته می‌شود که اراده و توانایی چنین کاری در دنیا فقط در اختیار آمریکا به عنوان قدرتی بی‌رقیب است، بنابراین بدیهی است که هژمونیک‌گرایی آمریکا، ترجمان استثناگرایی این کشور در صحنه بین‌المللی است. بنابراین آمریکا به خود حق و اجازه می‌دهد که به عنوان قدرت برتر جهانی با هر قدرت دیگری که سلطه و سیطره آن را در صحنه جهانی به چالش می‌کشد، برخورد نماید. به علاوه آمریکا همواره برای اعمال این سلطه و سیطره در سطح جهان نیاز به وجود دشمنی فرضی داشته است. زمانی (در دوره پس از جنگ جهانی دوم تا فروپاشی شوروی) خطر کمونیسم و لزوم مهار آن، حضور هژمونیک آمریکا در سراسر جهان را توجیه می‌کرد؛ اما با فروپاشی شوروی، خطر اسلام و لزوم محاصره آن، سیطره آمریکا بر دنیا را برای ایجاد نظم و ثبات توجیه می‌کند.

منابع

- اکتار، عدنان (۱۳۹۰) تاریخ ناگفته و پنهان آمریکا، ترجمه نصیر صاحب خلق، تهران، هلال.
- ایکنبری، جی جان (۱۳۸۲) تنها ابرقدرت هژمونی آمریکا در قرن ۲۱، ترجمه عظیم فضلی پور، تهران، ابرار معاصر.
- پولی، میثائیل و خالد دوران (۱۳۸۰) بن لادن کیست؟، ترجمه مهشید میر معزی، تهران، روزنه.
- خبرنامه تحلیلی هفتگی آمریکا (۱۳۹۲) «تاریخ آمریکا با جنگ آغاز شد/ توهم استثنا بودن آمریکا و خوی سلطه طلبی»، آبان، ص ۱۳.
- دوتو کویل، الکسی (۱۳۴۷) تحلیل دموکراسی در آمریکا، ترجمه رحمت الله مقدم مراغه‌ای، تهران، زوار.
- دوست محمدی، احمد (۱۳۸۸) «انقلاب اسلامی، تجدید حیات اسلام و نظریه برخورد تمدن‌ها» مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۵۴، زمستان، صص ۸۸-۹۰.
- (۱۳۹۲) «مدنیت در مسلخ، جنبش اشغال زیر سایه خشونت دولت پلیسی»، فصلنامه تخصصی علوم انسانی اسلامی صدرا، شماره ۶ و ۷، زمستان و پاییز، ص ۱۱۷.
- زکریا، فرید (۱۳۸۸) جهان پساآمریکایی، ترجمه احمد عزیزی، تهران، هرمس.
- سردار، ضیاءالدین و مریل وین دیویس (۱۳۸۳) چرا مردم از آمریکا متنفرند؟، ترجمه عظیم فضلی پور، تهران، اطلاعات.
- سومبارت، هنری (۱۳۸۴) یهودیان و حیات اقتصادی مدرن، ترجمه رحیم قاسمیان، تهران، ساقی.
- صاحب خلق، نصیر (۱۳۸۹) پروتستانیزم، پیوریتانیسم و مسیحیت صهیونیستی، تهران، هلال.
- عسکرخانی، ابومحمد (۱۳۸۳) رژیم‌های بین‌المللی، تهران، ابرار معاصر.
- عظیمی، محمدظاهر (۱۳۸۲) هجوم اتحاد شوروی و سیاست‌های غرب، مشهد، محقق.
- فیرحی، داوود (۱۳۸۳) «دفاع مشروع، ترور و عملیات شهادت طلبانه در مذهب شیعه»، فصلنامه تخصصی شیعه‌شناسی، سال دوم، شماره ۶، تابستان، ص ۱۱۶.
- فیرحی، داوود و صمد ظهیری (۱۳۸۷) «تروریسم؛ تعریف، تاریخچه و رهیافت‌های موجود در تحلیل پدیده تروریسم»، فصلنامه سیاست مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۳۸، شماره ۳، پاییز، صص ۱۴۵-۱۶۵.
- گارودی، روزه (۱۳۸۲) آمریکاستیزی چرا؟ ترجمه جعفر یاره، چاپ پنجم، تهران، دانش و اندیشه معاصر.
- لنچافسکی، جورج (۱۳۷۱) رؤسای جمهور آمریکا و خاورمیانه، از ترومن تا ریگان، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، البرز.

استثناء‌گرایی، ثبات مبتنی بر سیطره و اسلام‌هراسی ... / ۱۱۵

متقی، ابراهیم (۱۳۷۶) تحولات سیاست خارجی آمریکا مداخله‌گرایی و گسترش ۱۹۹۷-۱۹۴۵، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۶) «اسلام و غرب، از درگیری به گفت‌وگو»، ماهنامه پیام امروز، شماره ۲۱، دی ماه، صص ۳-۱۷.

- Cesari, Jocelyne (2011) «Islamophobia in the West, A Comparison between Europe and the United States», in The Challenge of Pluralism in the 21st Century Islamophobia, edited by John L. Esposito and Ibrahim Kalin Oxford University Press Inc.
- Dessa, S. (1987) «Political Philosophy and Orientalism, The Classical Origins of a Discourse», Alternatives, No 12.
- Femia, Joseph (1981) Gramsci's Political Thought, Hegemony, Consciousness and the Revolutionary Process. Oxford, Oxford University Press.
- Friedman L. Thomas and Mandelbaum Michael (November 2011), «America Really was that Great but that Doesn't Mean We are now», Foreign Policy, Iss 189, P. 76.
- <http://www.khabarkhani.com/600664>, retrieve at 12 March 2014.
- <http://www.seratnews.ir/fa/news/3186>/retrieve at 2 Augst 2014.
- <http://siasi.porsemani.ir/content/retrieve> at 2 Augst 2014.
- Hunter, Shireen T. (2004) Modernization and Democratization in the Muslim World, Washington D.C, Center for Strategic and International Studies.
- Lendman, Stephen, «Boston Black OPS, Manufacturing Terror?» GR, April 21/2013, P.1.
- Lipset, Seymour Martin (November 1999), «The End of Political Exceptionalism?» Studio Working Paper 1999/ 141.
- Mousalli, Ahmad (2003) Images of Islam in the Western World and the Images of the West in the Islamic World, Arab. PR Publication.
- Occupy Wallstreet Official Website, 2012/12/27.
- Rotenberg, Mark B. (2005) «American's Ambiguous Exceptionalism», University of St. Thomas Law, Journal, Vol. 3, Iss.2, Article 3.
- Zunes, Stephen (2003) Tinderbox, U.S. Middle East Policy and the Roots of Terrorism, London, Zed Books, P.17.